

قانون و شخصیت

« ۲ »

شخصیت

تعریف شخصیت

از شخصیت تعاریف و طبقه بندیهای متعدد کرده اند که هر یک به جنبه خاصی از شخصیت توجه دارد. آنچه در این مقالات از شخصیت مقصود است جمع انرژیهای فیزیکی و معنوی فرد و طریق بخصوصی است که فرد در مقابل عوامل خارجی عکس العمل نشان میدهد و فکر و عمل میکند. شخصیت از دو عامل تشکیل می یابد: یکی مزاج یا طبع (۱) و دیگری روحیه یا کاراکتر (۲).

عامل اول یعنی مزاج بستگی به شرایط و خصوصیات فیزیکی شخص دارد که آنها را از پدر و مادر وارث میبرد و این عامل تغییرناپذیر است. عامل دیگر شخصیت کاراکتر است که از راه تعلیم و تربیت جزئی از فرد میشود و مشخص پرورش خانوادگی و اجتماعی و بطور کلی فرهنگی است که فرد در آن بارآمده زندگی میکند. راجع باینکه از این دو عامل کدامیک در شخصیت فرد موثرترند بحثها و استدلالات بسیار شده است. رویهمرفته تا اوایل قرن بیستم غالب روانشناسان مزاج و ماهیت ذاتی فرد را مؤثرتر از تعلیم و تربیت میدانستند. شاید بهترین نمونه این طرز فکر برای حقوقدانان عقاید لومبروزوی معروف باشد که معتقد بود افراد با ذات و ماهیت خاص بدنیا میآیند که تغییر ناپذیر است و سرنوشت آنها را تعیین میکند. نظریه «جانی بالفطره» نیز از همین مفاهیم بود که اصالت آن و سایر فرضیات لومبروزو درباره جبر توارثی مردود شده است.

فرضیات لومبروزو در حقوق جزا نماینده طرز فکری کلی بود که در اروپای قرن نوزدهم رواج داشت. همدیف نظریات لومبروزو در نژادشناسی، نیچه و گوینو در فلسفه و توماس-کارایل در تاریخ معتقد بودند که عامل مهم در شخصیت افراد توارث است.

نیچه پیش بینی میکرد که در آتی بشریت، نژاد برتری بوجود خواهد آمد که بعلا صفات ارثی بر نژادهای برده حکمرانی خواهد کرد و کارایل معتقد بود که تاریخ را قهرمانانی میسازند که مخلوق محیط نبوده خالق عصری هستند که در آن زندگی میکنند. باید توجه داشت که این نوع عقاید نژادی که ظاهراً بر پایه توارث و خصوصیات «ذاتی» افراد قرار داشت در حقیقت نتیجه سیستم اجتماعی اروپا در قرن نوزدهم بود چه با اینکه سیستم فتودالیسم در این قاره از میان رفته بود، هنوز اختلافات طبقاتی وجود داشت و فلاسفه و نویسندگان این عصر نیز تحت تأثیر این شرایط اجتماعی در عقایدشان برای عامل توارث

اهمیت بسیار قائل میشدند. ولی باپیدایش روانشناسی جدید تأثیر عظیم تعلیم و تربیت در شخصیت مورد توجه قرار گرفته ثابت شده است.

در مورد تأثیر عوامل فیزیکی و بدنی در شخصیت نظریات متعددی وجود دارد که مهمترین و معروفترین آنها همان نظریه بقراط پزشک معروف یونانی است (۱). بقراط قائل بود که چهارنوع مزاج یا طبیعت یا خلق وجود دارد: خونی، بلغمی، صفرائی و سودائی. طبایع خونی و سودائی طبایعی هستند که زود بهیجان میآیند و زود علایق خود را عوض میکنند، (علایق در طبع خونی ضعیف و در طبع سودائی قوی هستند). بعکس، طبایع بلغمی و صفرائی دیرتر بهیجان میآیند ولی علایقشان (که در طبع بلغمی ضعیف و در طبع صفرائی قوی هستند) ثابت و استوارتر است. این طبقه بندی طبایع را بیشتر دانشمندان قبل از «وندت» (۲) قبول داشتند. تقسیم بندیهای جدیدتری نیز از طبایع شده است که مهمترین آنها تقسیم بندیهای یونگ (۳)، کرچمر (۴)، و شلدن (۵) است. قبل از اینکه برای نمونه تقسیم بندی «یونگ» روانشناس معروف را مورد مطالعه قرار دهیم، ذکر این نکته در مورد تقسیم بندی بقراط لازم است که «طبایع» در حقیقت طرز عکس العمل فرد را نشان میدهند ولی ماهیت خود عمل را توضیح نمیکند. مثلاً بقراط میگوید که فردی که صاحب طبع خونی است زود به هیجان میآید و تحت تأثیر علایق قرار میگیرد و بهمان فوریت اقدام میکند. این خصوصیات البته ذاتی و غیرقابل تغییراند. ولی مطلب مهم اینست که این تعریفها توضیح نمیکند که مثلاً این خاصیت زود بهیجان آمدن در چه موارد یا شرایطی مصداق پیدا میکند. شخصی که صاحب طبع خونی است ممکن است مثلاً از ناراحتیها و خرابیهای اجتماع رنج ببرد و فوراً عکس العمل نشان بدهد و بخواهد بدیها را ترمیم کند و وضع را بهبودی بخشد. یا ممکن است امید نفع بی زحمت و دردسری او را به هیجان درآورد و او را به دزدیش کند. مطلب مهم از نظر ما اینست که بینیم این قسمت دوم یعنی محتویات شخصیت فرد از کجا پیدا میشود. البته طرز عکس العمل فرد نیز مهم است ولی از نظر اجتماعی این ذخیره های درونی شخصیت است که آثاری بر رفتار شخص مترتب میسازد و این ذخیره ها را تعلیم و تربیت در او بوجود میآورد.

انواع شخصیت

تقسیم بندیهای متعددی از شخصیت شده است که ذیلا به چند تای آنها اشاره میکنیم:

۱ - شخصیت درون گرا (Introvert) و برون گرا (Extravert)

یونگ افراد را از لحاظ شخصیت بدو دسته تقسیم میکند: درون گرایان و برون گرایان.

۱ - برای مطالعه این فرضیات مراجعه بفرمائید به کتاب The Basic Teachings of the Great Psychologists نوشته S. Stansfeld Sargent ، از صفحه ۱۴۸

(فصل یازدهم) بعد.

Wundt. - ۱

C. G. Jung - ۳

Kretschmer - ۴

Sheldon - ۵

«درون‌گرا» کسی را گوید که مرکز اصلی فعالیت و توجه او نفس خودش باشد. در چنین فردی نفس در درجه اول و دنیای خارج در درجه دوم اهمیت قرار دارند. شخص «درون‌گرا» از عالم خارج مستقل است و همیشه سعی دارد وقایع و امور خارجی را بر طبق عقاید، معتقدات و خواسته‌های خویش تغییر دهد. برای چنین فردی اشیاء، افراد و امور خارجی اهمیت حیاتی ندارند و از آنجا که اصل نفس خود فرد است، تغییر و تبدیل پدیده‌های خارجی تغییر قابل ملاحظه‌ای در فرد بوجود نمی‌آورد. بعکس، فرد «برون‌گرا» فردی است که همیشه برای راهنمایی بعالم خارج محتاج است، با همه کس می‌جوشد و وقایع خارجی زود متاثرش میکنند و رفتار و عقایدش را تغییر میدهند^(۱). در اینجا ذکر این نکته لازم است که برون‌گرایی و درون‌گرایی حتماً لازم نیست راجع به عقاید و اعتقادات منطقی فرد مورد پیدا کنند، چه افراد احساساتی و غیرمنطقی نیز ممکن است برون‌گرا و یا درون‌گرا باشند. این تقسیم‌بندی با اینکه در بعض موارد بسیار سودمند است بکار ما زیاد نمی‌آید. اولاً این تقسیم‌بندی غالباً بد تعبیر شده در زبان عوام فقط جنبه‌های منفی آن مورد نظر قرار گرفته است. مردم معمولاً درون‌گرا به کسی می‌گویند که از دنیا منزوی شده، کمرو و خجالتی، گوشه‌گیر و افسرده است و برون‌گرا افرادی را می‌خوانند که عمق فکری یا احساساتی ندارند و عواطفشان نسبت بعالم خارج بی تفاوت و کودکانه است. از طرف دیگر این تقسیم‌بندی شخصیت را هنگامی که تشکیل و تکمیل شده مورد توجه قرار میدهد و توضیح نمیکند که این «تیپ»‌ها چگونه بوجود می‌آیند. در حالیکه قصد ما اینست که ببینیم چه عواملی و بچه ترتیبی خصوصیات خاصی در شخصیت افراد بوجود می‌آورند که مفید یا مضر بحال قانون و نظم اجتماعی است.

۲ - شخصیت زورگو (متجاوز) « Aggressive » و شخصیت زورشنو (مطیع) « Submissive »

عده‌ای از روانشناسان افراد را به دو طبقه تقسیم کرده‌اند: آنان که احتیاج دارند همیشه نظر و امیال خود را بدیگران تحمیل کنند و آنان که خود مستقلاً قادر به اتخاذ تصمیم و تقبل مسئولیت نیستند و احتیاج دارند که فرد دیگری بر آنان حکومت کند. این دو نوع شخصیت هر چند از لحاظ ظاهری کاملاً در جهت عکس یکدیگر قرار دارند ولی ریشه روانی هر دو آنها یکی است و آن عدم اعتماد بنفس و عقده حقارتی است که شخص در خود حس میکند. با این تفاوت که شخص زورشنو ظاهراً «سرنوشت» خود را پذیرفته فرمان‌پذیران را بر خود می‌پذیرد، در حالیکه شخص زورگو میکوشد که بطور مصنوعی و با تجاوز بدیگران، خود را فردی قوی و معتمد بنفس جلوه دهد. در مورد دوم باید توجه داشت که احتیاج تجاوز بعالم خارج سیرناشدنی است و شخص زورگو هرچقدر هم که بعالم خارج تجاوز و سایرین را وادار به اطاعت از خواسته‌های خود میکند هنوز ارضاء نشده حالت حقارت و زبونی داخلی‌اش از بیان نمی‌رود. دلیل این موضوع نیز روشن و آنست که ریشه حسن زبونی

۱ - برای شرح بیشتر مراجعه بفرمائید به C. G. Jung, Psychological Types

Routledge E. Kegan, 1959 - صفحات ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۱۲ مخصوصاً صفحات ۵۴۲

و حقارت شخص زورگو درونی و از نظر خود او پوشیده است و لاف زدنها و زورگوئیهای بیرونی نمیتواند آنها را معالجه کند.

نکته قابل توجه دیگر آنکه چون همانطور که ذکر گردید زورگوئی و زورشنوی هر دو از عقده حقارت و عدم اعتماد بنفس سرچشمه میگیرند اشخاص زورگو و زورشنو هر یک به نسبتی صاحب خصوصیات اخلاقی دیگری نیز میباشند. بدین ترتیب که شخص زورگو خود از بالا دست خود زور میشود و شخص زورشنو پائین دستان خود زور میگوید.

البته تجاوز و اطاعت (یا زورگوئی و زورشنوی) به نسبت عادی از خصائص لازمه شخصیت هستند و شخص باید هر دو خاصیت را در خود داشته باشد. اشکال وقتی پیدا میشود که توازن در شخصیت بهم خورده هر یک از این دو خصوصیت، حالت برتری یافته طبیعت ثانوی شخص شود. در این مورد البته شخصیت پدر و مادر و طرز تربیت کودک تأثیر کلی در تکامل و شکل آتی شخصیت او دارد. مسئله اعمال قدرت در خانواده از مسائل مهم روانی و در روحيات بعدی کودک بسیار مؤثر است. قدرت و دیسپلین و مهر و علاقه باید به نسبت متعادل و، مهمتر از آن، بنحوی منطقی در مورد طفل اجراء شوند. تحقیقات روانشناسی نشان داده است که غالباً اطفال پدران مستبد و زورگو افرادی زورشنو و منزوی و کمرو شده اند که از مطالبه حق خود عاجز بوده اند و بعکس کودکانی که در خانواده هائی بار آمده اند که در آن قدرت و دیسپلین باندازه کافی نبوده غالباً زورگو و منحرف شده بارتکاب انواع واقسام جرائم پرداخته اند. شخصیت سالم فقط در افرادی دیده میشود که در تربیت آنها قدرت و عشق و علاقه متناسب و منطقی اعمال شده است.

۳- شخصیت خلاقه و شخصیت غیر خلاقه Non-Productive و Productive

«اریک فروم» (۱) در کتاب خود بنام «بشر برای خویشتن» (۲) شخصیت را به خلاقه و غیر خلاقه تقسیم میکند و انواعی برای هر یک می شمارد.

فردی که شخصیت خلاقه دارد فردی است که حقایق زندگی را دریافته با کار و فعالیت دین خود را به نفس و اجتماع خود ادا میکند. از خصوصیات شخصیت خلاقه آنست که صاحب آن فکر خلاقه دارد و از زندگی نمیهراسد و خوبیها را در افراد و اشیاء دوست میدارد و نسبت بآنها عشق میورزد. ولی عشق او بعکس عشق شخصیت غیر خلاقه احتیاج به تملک معشوق ندارد، بلکه شخص و شیئی خوب بخاطر خوبیهایشان و بخاطر خودشان دوست داشته میشوند.

شخصیت غیر خلاقه بعکس هدف و روش درستی در زندگی ندارد و بجای آنکه مثل شخصیت خلاقه اثر و خاصیتش به عالم خارج برسد سعی میکند عالم خارج را بنفع و برای خود استثمار کند. از خصوصیات این شخصیت آنست که در آن دوست داشتن معنایش دوست داشته شدن است. مثلاً وقتی شخصیت غیر خلاقه میگوید که من فلانکس را دوست دارم معنایش این است که من میخواهم فلانکس مرا دوست داشته باشد. اشخاصی که صاحب این شخصیت هستند از مردم «میگیرند» و بمال و شخصیت سایرین تجاوز میکنند

و افرادی حسابگر، خسیس و پول جمع کن میشوند بدون آنکه از حاصل پس انداز خود لذت یا استفاده‌ای ببرند. (۱).

۴ - شخصیت «کودکانه» (Childish) و شخصیت «بالغ» (Mature)

من شخصیت را به شخصیت کودکانه و شخصیت بالغ تقسیم کرده‌ام. در اینجا ذکر چند نکته لازم است. یکی اینکه همانطور که قبلاً مذکور افتاد این تقسیم‌بندیها هر یک از یک نقطه نظر به شخصیت توجه دارند (مثلاً شخصیت‌های زورگو و زورشنو که از حیث رابطه آنها با قدرت مورد توجه قرار گرفته‌اند یا شخصیت برون‌گرا که سرکز فعالیتش عالم خارج است در مقابل شخصیت درون‌گرا که نفس مرکز توجه آنست). این طبقه‌بندی‌ها هیچکدام کامل نیستند یعنی در هر فرد، به میزانهای مختلف، خصوصیات هر یک از این طبقات دیده میشود. فایده این تقسیم‌بندیها آنست که بحث درباره بعضی پدیده‌های روانی را آسانتر میسازد.

تقسیم‌بندی شخصیت به «کودکانه» و «بالغ» هر چند انتخاب منست ولی در حقیقت اساس آن در کلیه این طبقه‌بندیها و تحقیقات روانی مفهوم و منظور شده است. با اینوصف من این تقسیم‌بندی را برای خوانندگان محترم پیشنهاد کرده‌ام از این جهت که تأکیدش به یک جنبه کلی است که در مورد کلیه افراد صادق است و آن اینکه بعضی افراد بعلمی هیچگاه به مرحله بلوغ نمیرسند و شخصیت آنان شخصیت کودکانه است. این افراد صاحب کلیه خصایصی هستند که مختص زمان کودکی و زمانی است که فرد هنوز قدرت و استقلال آنرا نیافته که حقایق خارجی زندگانی را درک کند، بپذیرد و برای تبدیل آنها به وضع بهتری اقدام کند. چنین افرادی کلیه خصوصیات شخصیت «غیرخلاقه» را دارند یعنی فقط از جامعه و افراد آن طلبکار هستند و همه چیز را برای خود میخواهند و چون ذاتاً میترسند و نسبت به توانائی و شایستگی خود مشکوکند می‌کوشند تا کمبود درونی را با وسایل مصنوعی از قبیل مال اندوختن، زورگوئی و مقام موقتاً جبران کنند.

تقسیم‌بندی من این حسن دیگر را نیز دارد که شخصیت را در طول زمان تکامل و بطور عمودی در نظر می‌آورد و نظر را قهراً باین مسئله جلب میکند که چطور و بچه علمی شخصیت بعضی افراد به مرحله رشد و بلوغ نمیرسد و حالات کودکانه و مشحون از شک و ترس و تردید درشان باقی میماند. در اینجا تکرار این نکته زیانی ندارد که در این تقسیم‌بندی بلوغ رابطه‌ای با سن یا میزان معلومات فرد ندارد بلکه بلوغ احساساتی او مورد نظر است بدین ترتیب همانطور که بعد ذکر خواهم کرد افراد مسن و تحصیلکرده ممکنست از لحاظ «روحیه» و احساسات حالت بچگانه داشته باشند و بعکس ممکنست جوانی از لحاظ عواطف و احساسات به بلوغ کامل رسیده باشد.

نکته مهم دیگر در مورد این تقسیم‌بندی اینست که همانطور که بعداً خواهیم دید بیشتر جرائم از قبیل دزدی، خیانت، تزویر، کلاهبرداری و غیره ریشه روانی دارند و از اختلالاتی که در تکامل غریزه جنسی فرد حاصل شده پدید می‌آیند. یعنی این شخصیت

۱ - خواننده ذی‌علاقه برای توضیح بیشتر مراجعه بفرمائید به Erich Fromm

کودکانه است که تکامل غریزه جنسی اش در مرحله ای متوقف مانده و برشد و بلوغ نرسیده که ممکن است به دزدی و خیانت و غیره بپردازد. البته دزدی و نادرستی گاهی اوقات علل اقتصادی دارند و شخص مجرم بعلمت وضع بد مالی خود جز این چاره نمی بیند که دزدی کند. ولی دزدی و نادرستی وقتی بصورت مزمن درآمده عادی فرد شده است ریشه اش را باید در اختلالات جنسی او جستجو کرد. یعنی دوباره بیقانونی و عدم رعایت حقوق و امتیازات سایرین فقط در شخصیت های کودکانه اتفاق می افتند و شخصیت بالغ را بدانها نیازی نیست. این مطالب را در فصل «تکامل شخصیت» توضیح خواهیم کرد. ولی قبلاً به بینیم بطور کلی عوامل اجتماعی چه تأثیری در شخصیت افراد دارند.

تأثیر عوامل اجتماعی در شخصیت

«ویلیام جمیز»^(۱) و سایر روانشناسان نشان داده اند که چطور ارتباطات اولیه کودک که با محیط تأثیر کلی در نوع شخصیت و نفس او دارد و «کولی»^(۲) که از جامعه شناسان است تأثیر بسزای پدر و مادر و سایر افرادی را که کودک دائماً با آنها در تماس است در شخصیت او مورد توجه قرار داد. بعقیده او شخصیت یعنی عقاید، روحیات و حتی ذکاوت فرد بستگی کلی باین امر دارد که پدر و مادرش چه نوع افرادی بوده اند و در کودکی چطور با او رفتار کرده اند.

«جرج مید»^(۳) فیلسوف معتقد بود که کودک در محیط اولیه خود «رلی» به عهده میگیرد و نقشی در خانواده بازی می کند. نقشهای اولیه کودک معمولاً تقلیدی از رفتار پدر و مادر و سپس پلیس، آشپزخانه، بقال سرگذر یا قهرمان داستانهاست که بکودک بازگو میشوند و شخصیت کودک از جمع این نقشها، چه حقیقی باشند و چه خیالی، پدید می آید. با توجه باین امر مهم معلوم میشود که چطور پدر و مادر میتوانند با شرکت دادن کودک در کارهای جدی خانواده تأثیر بسیار سودمندی در تکامل شخصیت او داشته باشند.

متأسفانه باید گفت که از این لحاظ اکثریت خانواده های ایرانی تقصیر کارنده و در غالب موارد رفتارشان با کودک بکلی از اصول روانشناسی و سلاست فکر دور و باعث پیدایش عوارضی است که بعداً به «خواست خدا»، «سرنوشت»، «بخت و اقبال»، «حکومت» و سایر عوامل نسبت داده میشود. باید توجه داشت که بعکس آنچه غالباً در ایران تصور و عمل میشود، کودک موجودی نیست که از حیث قوه فهم و ادراک نقص یا کمبودی از فرد بالغ داشته باشد. البته چون هیچگونه تجربه ای ندارد و وجودش بسته به حمایت و عشق پدر و مادر است احتیاج به راهنمایی و سرپرستی آنان دارد ولی هیچ نکته ای از چشم تیزبینش پوشیده نمی ماند. رفتار پدر و مادر و هماهنگی یا تناقضاتی که در زندگی آنان موجود است در وجودش نقش می بندد و پایه گذار زندگی آینده او میشود. کودکی که در خانواده پر عشق و محبت و همکاری بار می آید فردی مثبت و سازنده میشود و بعکس اگر محیط خانواده مشحون از اختلالات و تناقضات و نادرستی ها باشد کودک اصولاً نسبت به زندگانی

William James - ۱

Charles H. Cooley - ۲

George H. Mead - ۳

نیز مشکوک میشود و بدبین و منفی باف و بیکاره بار میآید. (۱)

کودکان نفساً میل دارند که زندگانی را جدی بگیرند و در کارهای پدر و مادر سهیم باشند. وظیفه پدر و مادر اینست که با پرورش این روحیه و همکاری و تشریک مساعی با کودک به تکامل طبیعی او کمک کرده، نمونه سالم و درستی برای طرز رفتار آتی او باشند. این مسئله رانیز باید متوجه بود که حرف زدن و نصیحت بددرستی و صحت و سلامت کردن یا خواندن همین گونه پند و اندرزها از ذخائر ادبی و زندگانی قهرمانان تاریخی یک کشور، در مقابل عمل و رفتار مخالف پدر و مادر کاملاً بدون اثر است و تنها تأثیری که میتواند داشته باشد اینست که تناقض و نادرستی و عقده‌های درونی در کودک بوجود آورد.

جامعه‌شناسان و نژادشناسان تأثیر عوامل اجتماعی را نیز در شخصیت فرد مطالعه کرده به اهمیت بسزای آنها در این مورد پی برده‌اند. «مارگارت مید» (۲) نژادشناس و جامعه‌شناس معروف آمریکائی در مطالعات خود در جزائر «ساموا» متوجه شد که دختران این جزیره از بسیاری از ناراحتی‌ها و عذابهای روانی که در سایر اجتماعات طبیعی و مختص زمان بلوغ تلقی شده‌اند فارغ و آسوده میباشند. در این اجتماع جوانان مقام مخصوصی در جامعه دارند و آداب و رسوم اجتماعی طرز شایسته رفتار دختران جوان را معین کرده است و مصاحبت پسران و دختران کاملاً طبیعی و آزاد میباشد. در بسیار دیگری از کشورها حقوق و آزادیهای دختران بستگی به این دارد که پدر و مادر خود آنها چه چیز را «خوب» و شایسته بدانند. مثلاً در آمریکا بعضی دخترها از زمان ۱۴ سالگی در تفریحات و ورزشهای پسران شرکت میکنند، در حالیکه بعضی دیگر حتی تا زمان ۲۰ سالگی نیز در موقع بیرون رفتن با پسران مورد نظارت شخص ثالثی هستند که از طرف فامیل دختر، پسر و دختر را همراهی میکنند. این اختلافات که در اخلاقیات گروههای مختلف اجتماعی آمریکا وجود دارد، باعث ناراحتی‌های بیشمار روانی شده است. مطالعات «مارگارت مید» نشان میدهد که بعضی ناراحتی‌های روانی که در بعضی فرهنگها طبیعی و ذاتی سنین بلوغ تلقی شده‌اند فقط ریشه اجتماعی داشته بستگی به آزادیها یا محدودیت‌هایی دارند که اجتماع به جوانان خود تحمیل میکند.

«روث بندیکت» (۳)، یکی دیگر از نژادشناسان معروف آمریکائی نشان میدهد که چطور در فرهنگهای مختلف که عقاید و ارزش‌های مختلف دارند شخصیت‌های متفاوت بوجود میآید. مثلاً سرخ پوستان «ذونی» (۴) نیومکزیکو که فرهنگشان آنها را مجبور میکند در مراسم مذهبی شرکت داشته باشند سردمی بی‌ابتکار هستند و فردیت ندارند. بعکس، مردم «دوبوان» (۵) که در گینه جدید زندگی میکنند سردمی رقابت‌پیشه، مکار و معتقد به عقاید و رمزهای سحر و جادوگری هستند.

۱ - خواننده ذی‌علاقه مراجعه کند بکتاب بسیار نفیسی بنام Childhood and Society

اثر E. Erikson

Margaret Mead - ۲

Ruth Benedict - ۳

Zuni - ۴

Dobuan - ۵

تأثیر شرایط محیط را در شخصیت فرد میتوان حتی در دورترین نقاط نیز مشاهده کرد. «مندل شرمان» (۱) طی مطالعات خود پی برد که کودگانی که در یک دره دورافتاده ایالت «ویرجینیا» زندگی میکردند قوه ابتکار و تخیلی بسیار ضعیف دارند و حتی بازی هم نمیکند. در این دهکده در واقع هیچگونه سازمان اجتماعی وجود نداشت و مردم از رقابت و ناراحتی نیز بدور بودند. کودگان این دهکده بهنگام بزرگی مثل سایر افراد فاسیل خود، بی هدف، کودن و خرافاتی میشوند.

«جان دالرد» (۲) استاد روانشناسی دانشگاه «پیل» معتقد است که در سنجش تکامل شخصیت فرد باید عوامل اجتماعی و فرهنگی محیط زندگی او را مطالعه کرد، آداب و رسوم گروه اجتماعی او را دانست و محیط خانواده اش را با دقت بسیار مطالعه نمود. چه این عوامل تأثیر بسیار در شخصیت او دارند. در تمام مدت زندگی، شخصیت افراد رابطه بسیار نزدیک با فرهنگ اجتماع آنها دارد.

بهر تقدیر بخوبی معلوم است که فرهنگ یعنی آداب و رسوم، عقاید، روحیات، ضرب المثلها، داستانها و ادبیات یک کشور تأثیر کلی در شخصیت افراد آن دارد و فرهنگ حتی فاصله بین دو غذا، ساعات خواب، طریقه استحمام، سن از شیر گرفتن کودک و بسیاری دیگر از امور را بفرد میآورد.

محیط خانواده

بزرگترین عامل در تربیت افراد محیط خانوادگی آنهاست چه پایه و قسمت اصلی شخصیت در همان سالهای اولیه کودکی تشکیل می یابد و ادراکات و تجربیات بعدی در حقیقت بر همان پایه قرار خواهند داشت. محیط گرم و دوستانه خانوادگی که در آن بین پدر و مادر و بین اولیاء و کودگان روابط خوب و صمیمانه وجود داشته باشد معمولاً افرادی سالم، مثبت و فعال بار میآورد که انعکاس عشق و علاقه خانوادگی را بصورت کار و کمک دیگران نشان میدهند. بعکس، از خانواده های ازهم پاشیده شخصیت های بی ثبات و بیکاره و احياناً مخرب بیرون میآیند. این حقیقت در مطالعات متعدد به ثبوت رسیده است. از جمله «سیریل هارت» (۳)، روانشناس انگلیسی مشاهده کرد که ۸۰ درصد کودگان بیکاره و منحرفی که مورد مطالعه او قرار گرفته بودند دارای خانواده ای بودند که بعلت سرگ، طلاق یا غیبت یکی از والدین ازهم پاشیده شده بود. ظاهراً سرگ یا غیبت یکی از والدین شخصیت طفل را منحرف میسازد.

«هورنل هارت» (۴) و «ای. بی. هارت» (۵) که هر دو از جامعه شناسان هستند تحقیق کردند که چگونه نزاع و عداوت مداوم بین پدر و مادر به شخصیت کودک صدمه میرساند. کودک بستگی عاطفی نزدیکی بهردو والدین دارد. از اینرو نزاع پدر و مادر باعث میشود که اختلافی در شخصیت خود کودک بوجود آید. این اختلاف وعده درونی

Mandel Sherman - ۱

John Dollard - ۲

Cyril Burt - ۳

Hornell Hart - ۴

E. B. Hart - ۵

غالباً به روحیه و رفتار غیر طبیعی و ضد اجتماعی منجر میگردد .
 «لابرتا هاتویک» (۱) روانشناس کودک که ضمن مطالعات خود دریافت که کودکانی که از خانواده های آرام و سالم آمده بودند با دیگر کودکان همکاری و تعاون میکردند و از لحاظ عواطف سالم و طبیعی بودند . این کودکان از حسد ، عادات عصبی ، اخم و ترس بری بودند . بعکس ، کودکانی که بین پدر و مادرشان اختلاف و ناراحتی وجود داشت ، قادر به همکاری با سایر کودکان نبوده ناراحت و حسود بودند ، مرتب گریه میکردند و ترس و عادات عصبی داشتند .

ضمناً بالغینی که شخصیتشان در کودکی بعزت خانواده ناراحت و از هم پاشیده منحرف نشده غالباً از زندگی زناشویی خودراضی هستند . یعنی افرادی که پدر و مادرشان زندگی زناشویی خوش و سالمی داشته اند ، غالباً صاحب خانواده خوشبختی خواهند بود . این مطلب توسط «لوئیژترین» (۲) و جامعه شناسان دانشگاه «شیکاگو» ، «ارنست برجس» (۳) و «لئونارد کوترل» (۴) ثابت شده است .



La Berta W. Hattwick - ۱

Lewis M. Terman - ۲

Ernest W. Burgess - ۳

Leonard S. Cottrell - ۴